

جهانی شدن و تحول مفهوم حاکمیت ملی

دریافت مقاله: ۹۰/۱۲/۳ پذیرش نهایی: ۹۱/۴/۳۱

صفحات: ۱۷۲-۱۵۱

مرجان بدیعی ازندهی: استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران^۱

Email: mbadiee@ut.ac.ir

نرجس السادات حسینی نصرآبادی: دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه

تهران

Email: hossainyn@yahoo.com

چکیده

اساساً، جهانی شدن به مجموعه فرآیندهای پیچیده ای اطلاق می شود که به موجب آن دولت های ملی بطور روز افزون به یکدیگر مرتبط و وابسته می شوند. در جغرافیای سیاسی نیز، فرایند یا پدیده ی جهانی شدن به اشکال مختلف بویژه در بحث مربوط به حاکمیت ملی مطرح می شود. امروزه تحت تاثیر فرایندها و ابعاد گوناگون جهانی شدن، مفهوم حاکمیت ملی دستخوش تحول گردیده است، بگونه ای که در برخی از حیطه ها، قلمرو مفهومی آن محدود شده و در برخی دیگر از زمینه ها، گسترش یافته است. نتایج تحقیق حاضر نشان می دهد که به رغم همه فشارها و محدودیت هایی که در آزادی و عملکرد یک کشور ایجاد شده است، جهانی شدن نتوانسته است حاکمیت ملی کشورها را از بین ببرد ولی توانسته است گستره مفهومی و قلمرویی حاکمیت ملی را دچار تحول سازد. پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و گسترش وسایل ارتباط جمعی از جمله عوامل بسیار تاثیرگذار در این باره هستند.

کلیدواژگان: جهانی شدن، حاکمیت ملی، دولت های ملی، تداوم حاکمیت، فرسایش حاکمیت.

مقدمه

درباره وقوع رویدادها در سالهای نخستین قرن بیست و یکم، می توان گفت که تحولات در عرصه های گوناگون اقتصادی، فرهنگی، فناوری و سیاسی جهان، به طور عمده به پیوستگی

^۱ نویسنده مسئول: تهران، خ. وصال شیرازی، کوچه آذین، دانشکده جغرافیا، ساختمان شماره یک، طبقه سوم، اتاق

و ارتباطات بیشتر و تعامل روز افزون میان گروه‌های انسانی در عرصه‌ی جهانی منجر شده است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۵). این امر غالباً به جهانی شدن تعبیر می‌شود. در واقع جهانی شدن به مجموعه فرآیندهای پیچیده‌ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی بطور روز افزون به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط است که برای مفهوم حاکمیت ملی و دولت ملی مشکلاتی ایجاد می‌کند. ایده‌ها و اصول مرتبط با حاکمیت، نقشی مهم و حیاتی در شکل‌گیری معماری ژئوپلیتیکی غالب که در چارچوب کشورها، مرزها و سرزمین‌های ملی معنا می‌یابد، دارند. حکومت‌های ملی، به رغم تأکیدی که بر اهمیت حاکمیت دارند و در بنیاد نهادن منشور سازمان ملل متحد با همدیگر متحد و متفق شده‌اند، به طور مکرر از این ایده‌ها و اصول تخطی کرده و آنها را زیر پا گذاشته‌اند. حمله‌ی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ نشان دهنده اشتیاق و تمایل برای نقض حاکمیت ملی کشورهای دیگر بود، در حالی که در همان زمان این کشور بر اهمیت تمامیت سرزمینی تأکید می‌کرد. گاهی اوقات برخی دولت‌ها با تشویق و حمایت از جریان‌های خاص سرمایه‌گذاری، به آنها اجازه‌ی حاکمیت ملی می‌دهند. اکنون این مسأله که دولت‌ها مرزهایی نفوذپذیر در اختیار دارند و این که حاکمیت به شیوه‌ای جهانی‌تر و متکثرتر اعمال می‌شود (مانند نهادهایی چون بانک جهانی و سازمان ملل و شرکت‌های رسانه‌ای و ارتباطاتی و سازمان تجارت جهانی که در شکل دهی به رفتار جهانی نقش ایفا می‌کنند) قرائتی عادی است (دادز، ۱۳۸۹: ۸۴). از آن جا که موضوعاتی مانند حاکمیت ملی و فرایندهای ناشی از جهانی شدن مورد توجه جغرافیدانان سیاسی قرار دارد، بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که چگونه گستره مفهومی و قلمرویی حاکمیت ملی تحت تاثیر جهانی شدن دچار تحول شده است.

نوع و روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع تحقیقات بنیادی است و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. روش جمع‌آوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای و رایانه‌ای می‌باشد.

چارچوب نظری

-مفهوم جهانی شدن

جهانی شدن مفهوم جدیدی نیست بلکه خاستگاه آن در کارهای بسیاری از روشنفکران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قرار دارد. در دهه ۱۹۹۰ پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی و تحکیم سرمایه‌داری در سرتاسر دنیا آگاهی عمومی نسبت به جهانی شدن بشدت افزایش

یافت. به نظر می‌رسد این تحولات همزمان با انقلاب اطلاعاتی، این اعتقاد را تقویت می‌کند که دنیا بسرعت در حال تبدیل شدن به یک فضای اقتصادی-سیاسی مشترک است (هلد و مک گرو، ۱۳۸۲: ۲). اختلاف نظرها و سردرگمی‌ها دربارهٔ جهانی شدن غالباً از تعریف آن آغاز می‌شود. این ابهام و اختلاف در تعریف جهانی شدن از عوامل گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ریشه می‌گیرد (مورای، ۱۳۸۸: ۵۸). جغرافیدانان سیاسی به نوبه خود تعاریفی از جهانی شدن ارائه داده‌اند. مثلاً از نظر «ریچارد مویر» جهانی شدن نیرویی است که شکل واحدی را به جهان تحمیل می‌کند. از نظر وی جهانی شدن، دربرگیرنده بازارهای پولی بیست و چهارساعته، انقلاب در فناوری اطلاع‌رسانی و ارتباطات و شرکت‌های تجاری غول‌آسایی است که رفت و آمدهای آنها را بسختی می‌توان ردیابی کرد. جهانی شدن از نظر او باعث شکل‌گیری واحدهای جدید قدرت در چشم‌انداز جهانی است (مویر، ۱۳۷۹: ۴۰۵ و عزتی، ۱۳۸۶: ۱۷۹). از این رو، وی جهانی شدن را پدیده‌ای برخاسته از تجمع کثیری از نوآوری‌های فنی، گرایشهای اقتصادی و اعمال کار فرمایانه می‌داند (مویر، ۱۳۷۹: ۴۱۵). «دیوید هاروی» براین باور است که جهانی شدن به فشرده سازی زمان و فضا از طریق افزایش چشمگیر سرعت زندگی که از طریق سقوط ظاهری فضا و زمان به وجود آمده است اطلاق می‌شود (تیلور و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۳). درحالی‌که «مورای» معتقد است جهانی شدن مجموعه‌ای است از فرایندهای دیالکتیکی هدایت شده توسط سازمان‌های انسانی که با تولید شبکه‌های فردی-فردی و محلی-محلی، فشرده‌گی / شمول، به طور فزاینده‌ای مرزهای ملی / قلمرویی را درنوردیده و به سمت عملکردهای جهانی گسترش می‌یابند (مورای، ۱۳۸۸: ۳۱). «کلاوس دادز» همگام با نظر برخی صاحب‌نظران امور سیاسی اظهار می‌دارد جهانی شدن نمایانگر دنیایی است که در آن حاکمیت دولت و مسائل داخلی کشورها به وسیله جریان‌های برون‌مرزی، افراد، ایده‌ها و اقتصاد مالی به خطر افتاده یا شدیداً تضعیف می‌شود (دادز، ۱۳۸۴: ۶۳). نیز وی معتقد است با وجود تأثیرات ناشی از جریان‌های گسترده، مرزهای سنتی میان سرزمین‌ها و فضاهای اجتماعی کمرنگ شده است و فرهنگ‌ها و هویت‌های پیوندی^۱ از ویژگی‌های درهم‌تنیدگی محل و فاصله می‌باشند (همان: ۹۵).

با توجه به نوشتار حاضر، می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم جهانی شدن به مجموعه فرآیندهای پیچیده‌ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده‌ای به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط برای مفهوم حاکمیت ملی و دولت ملی مشکلاتی ایجاد می‌کند (نش، ۱۳۸۰: ۱۰).

^۱ - Hybrid cultures and identities

مفهوم حاکمیت

در جغرافیای سیاسی، یکی از مفاهیم بنیادی در مطالعه ی حکومت، مفهوم «حاکمیت» است و فهم شخصیت حکومت بدون شناخت حاکمیت شدنی نیست (ابوالحمد، ۱۳۶۸: ۱۵۸). واژه حاکمیت^۱ از واژه superanus به معنی برتر، گرفته شده است. در عین حال، این واژه هنگامی که به جای government مورد استفاده قرار می گیرد، ریشه در فعل یونانی kubernan به معنی راهبری یا هدایت کردن دارد. این واژه یونانی را افلاطون برای چگونگی طراحی یک نظام حکومتی به کار برده است و در قرون وسطی، به کلمه لاتینی gubernare تبدیل شده است که به راندن، حکمروایی کردن یا راهبری دلالت دارد. قدر نهایی یک تشکیلات سیاسی "حاکمیت" نامیده می شود (گالهر، ۱۳۹۰: ۴۳). حاکمیت در حقوق اساسی و در پهنه ی حقوق عمومی به معنای قدرت برتر و عالی و صلاحیت اتخاذ تصمیم نهایی و قدرت جمع کننده انرژی های سیاسی در درون جامعه تفسیر شده است، که دارنده آن می تواند در مسایل جامعه امرو نهمی نماید (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۵۴). برخی از اندیشمندان معتقدند حاکمیت عبارت است از حق انحصاری حکومت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع. این برداشت در واقع ناظر بر امور داخلی کشورهاست که حکومتها براساس اختیارات و اقتداری که به طرق دموکراتیک یا دیگر روشهای مرسوم در دوران حاضر کسب نموده اند قدرت و سلطه ی مشروع خود را بر مردم خویش اعمال می کنند. در این فرآیند حکومت ها علی القاعده تابع هیچ قدرت و عامل بیرونی محدودکننده نیستند، مگر آن دسته از تعهداتی که با اراده و استفاده از حاکمیت خویش به آن ها پیوسته اند (کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۲۷).

حاکمیت از آن رو بعد جغرافیایی می یابد که چهره ی قانونی اعمال اراده ی حکومت بر سرزمین (قلمرو) و مردمان (ملت) است. بنابراین حاکمیت به معنی چیرگی قانونی حکومت بر "ملت" و "سرزمین" می باشد و مفهوم اجرای قوانین حکومت برای کنترل مردم و سرزمین در محدوده ی جغرافیایی اش را می رساند (مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۰). مفهوم حاکمیت در سطوح فضایی گوناگون قابل بررسی است که عبارتند از: سطوح فروملی (محلی)، ملی و فراملی. از آنجاکه محور نوشتار حاضر بر سطح «حاکمیت ملی» قرار دارد به آن اشاره می شود.

حاکمیت ملی

مفهوم جدید «حاکمیت ملی» نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و با اشاره به پدیده جدید دولت سرزمینی تدوین شد. این مفهوم در قالب حقوقی، به واقعیت سیاسی اصلی آن عصر

یعنی ظهور قدرت مرکزی که اقتدار خود را در زمینه ی قانون گذاری و اجرای قانون در داخل سرزمینی مشخص اعمال می کرد، اشاره می نمود. در طول یک قرن این قدرت چه در داخل، چه در خارج از سرزمین به قدرتی بلامنازع تبدیل شده و تفویض یافته بود (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۴۹۵). در پایان جنگ سی ساله و با امضای عهدنامه ی وستفاليا در سال ۱۶۴۸ نقطه ی عطفی در ارتقای مفهوم قانونی حاکمیت ملی یا اقتدار به وقوع پیوست. در این معاهده اعضای جامعه ی بین الملل اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را پذیرفتند. به رسمیت شناختن در میان دولتها پیامدهای مهمی را به همراه داشت. اولاً این امر نشان دهنده پیروزی نظام بین دولتی، بر مفاهیم نظامی سیاسی جهانی بود که کلیسای کاتولیک روم یا امپراطوری مقدس روم مظهر آن بودند. ثانیاً این مسأله حکومت‌های مستقل را قادر ساخت تا مشخص کند که کدامیک از قلمروهای سیاسی مستقل هستند و کدام یک غیرمستقل زیرا در حالی که یک قدرت ممکن است بتواند اراده خود را در درون حاکمیت تحمیل کند، برای تثبیت حاکمیت خارجی ضروری بود تا حکومت‌های مستقل دیگر آن را به رسمیت بشناسند (میر، ۱۳۷۹: ۹۱). وقتیکه حاکمیت به این شکل در ادبیات سیاسی به وجود آمد، منشاء حاکمیت، قدرت و اقتداری بود که در دست حاکم و پادشاه بود، اما در حول و حوش انقلاب کبیر فرانسه این مفهوم از شخص پادشاه به مردم منتقل شد و در حقیقت این مردم اند که اقتدار عالی را اعمال می کنند؛ چون منشاء اقتدار از مردم است و آثار آن نیز به مردم باز می گردد و هدایت و کنترل آن در دست مردم است. به این شکل از حاکمیت در محدوده داخلی که به شکل مطلق است و هیچ گونه محدودیتی بر آن وجود ندارد و به محض تأسیس دولت، حاکمیت برای آن وجود خواهد داشت، «حاکمیت ملی» می گویند، اما در خارج از مرزها برای همین حاکمیت محدودیتهایی به وجود می آید. چون حاکمیت های دیگری وجود دارند که باید این حاکمیت با آنها رابطه داشته باشد. بنابراین حاکمیت ملی به اصول استقلال ملی و حکومتی عینیت داده است. فقط در صورتی که دولتی حکمران باشد، مردم آن می توانند سرنوشت خود را هماهنگ با نیازها و منافع خاص خود در دست بگیرند. بنابراین اگر از دولت بخواهند از حاکمیت خود دست بردارند مثل این است که از مردم آن بخواهند از آزادی خود صرف نظر کنند. همچنین، هر کشور مستقل به علت برخورداری از حاکمیت سرزمینی از صلاحیتها و اختیاراتی برخوردار است تا به حقوق کشورهای دیگر ضرر نرساند. (Taylor, 1993: 155- 160) از این رو، حاکمیت ملی به کارهای درون مرز دولت و به جایگاه قدرت برتر در دولت مربوط است. بنابراین حکمران داخلی، هیاتی سیاسی است که اقتدار غایی، نهایی و مستقل را دارد. هیاتی که تصمیمات آن بر همه شهروندان، گروهها و نهادهای جامعه الزام آور است (هیوود، ۱۳۸۳: ۱۴۰). با تأمل در اصول قانون

اساسی و ملاحظه‌ی همه‌پرسی در آن به نظر می‌رسد که نویسندگان قانون، برای اعمال حاکمیت ملی و ارج نهادن ملت در تعیین سرنوشت خود مسأله «همه‌پرسی» را ایجاد کرده‌اند. در قانون اساسی موضوع همه‌پرسی، به عنوان یکی از ساز و کارهای دموکراسی مستقیم در کنار روشهای غیرمستقیم اعمال حاکمیت مردم پذیرفته شده است (مدنی، ۱۳۶۹: ۱۶۱).

از دیدگاه جغرافیدانان سیاسی نیز حاکمیت ملی تمام صلاحیت‌ها و اختیاراتی است که کشور در چارچوب سرزمین خود اعمال می‌کند. این صلاحیت و اختیارات بر دو نوع است: بعضی مربوط به خود سرزمین و بعضی دیگر مربوط به اشخاص موجود در آن می‌باشد. از این رو، جمع میان سرزمین و حاکمیت، اساس نظام بین‌حکومتی جدید را فراهم کرده است (میرحیدر، ۱۳۷۹: ۲). همچنین برخی از جغرافیدانان سیاسی بر این باورند که حاکمیت، حق اعمال قدرت توسط حکومتی است که در یک قلمرو مشخص و بر اساس دو نوع اقتدار حکمرایی می‌کند (گلاهر، ۱۳۹۰: ۴۴). به بیان دیگر، آنها حاکمیت را در دو سطح داخلی و خارجی مورد بحث قرار می‌دهند. حاکمیت داخلی، به اقتدار مطلق و نهایی حکومت بر تمام افراد، گروه‌ها و نهادها و سازمان‌ها در درون مرزها مربوط می‌شود، اما حاکمیت خارجی (فراملی) به رابطه‌ی میان حکومت مورد نظر و سایر حکومتها مربوط می‌شود. این حاکمیت، مکمل حاکمیت داخلی است. این اقتدار شامل حق حاکمیت بدون دخالت کشورهای خارجی و مطالبه‌ی جایگاهی برابر، در عرصه‌ی روابط بین‌الملل با سایر کشورهای مستقل است. برداشت هر فرد از کشور مستقل به موضع او بستگی دارد. اگر فرد از موضع درون کشوری بنگرد، متوجه می‌شود که چگونه حاکمیت موجب تمرکز در تصمیم‌گیری می‌شود و اگر از بعد جهانی به قضایا بنگرد در می‌یابد که حاکمیت نیرویی برای تفرقه در جهان است. عملکرد حاکمیت به عنوان اساس حقوق بین‌الملل یک نتیجه مهم دارد و آن این است که حکومتها، جمعی از اعضا هستند که قانون برای آن‌ها تدوین می‌شود. در نتیجه حقوق حکومتهای ملی بر منافع سایر نهادها ارجحیت دارد. این نکته در اصل دوم منشور ملل متحد آمده است، یعنی فصلی که سازمان ملل متحد از تمامیت ارضی اعضای خود، حمایت و دخالت در امور داخلی آنها را غیرقانونی قلمداد می‌کند. این به نوبه‌ی خود، یک نتیجه دیگر به بار می‌آورد و آن این است که حقوق بین‌الملل در اصل ماهیت محافظه‌کارانه دارد و وضع موجود را حفظ می‌کند. در روابط بین‌الملل، حاکمیت ملی به معنای استقلال دولتها در رابطه با نهادهای بین‌الملل است (مویر، ۱۳۷۹: ۹۱). قابل ذکر است که حاکمیت ملی دارای عناصری است که عبارتند از سرزمین، ملت، مرز، حکومت و دولت. تمامی این عناصر از آن رو که دارای بعد فضایی هستند، در جغرافیای سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرند.

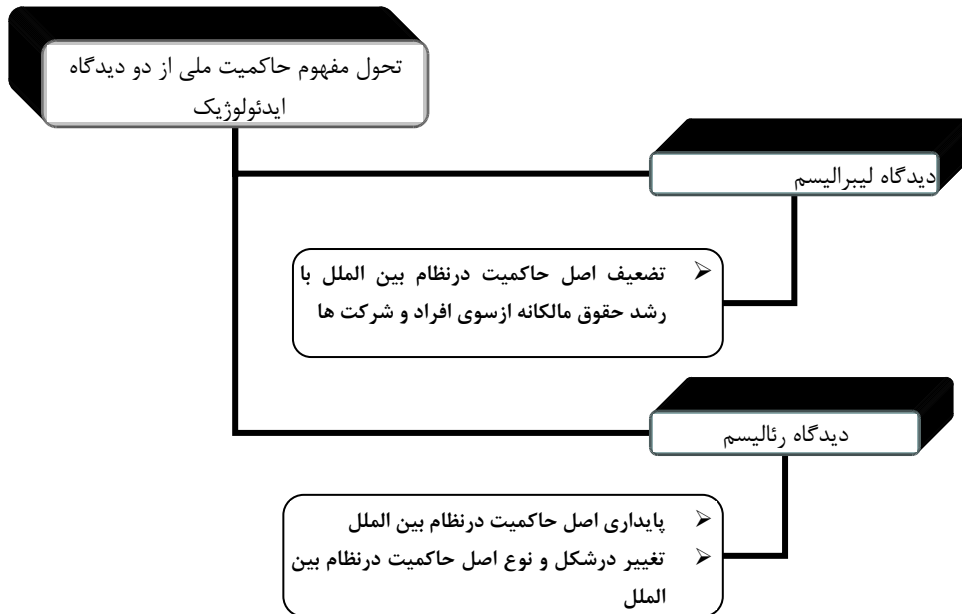
تأثیر جهانی شدن بر تحول مفهوم حاکمیت ملی

غالباً گفته می‌شود جهانی شدن و حاکمیت ملی درگیر جدالی با حاصل جمع صفر هستند، ولی باید گفت که چنین برداشتی، جز یک تفسیر سطحی نیست. مفهوم جهانی شدن بدین علت توجه زیادی را جلب خود می‌کند که مفهوم حاکمیت هنوز وجود فکری و نظری خود را ادامه می‌دهد. مطابق با این نگرش، هر تصویری دربارهٔ جهانی شدن، هر چند به صورتی غیر ملموس، ولی ذاتاً وابسته به مفهوم حاکمیت است (کلارک، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۱).

بدین ترتیب می‌توان گفت که گفتگوی میان جهانی شدن و حاکمیت مبتنی بر تعامل است. با این حال، هر چند حاکمیت ملی در نتیجه‌ی جهانی شدن با گستره‌ای فراگیرتر استحکام یافته است، ولی عناصر آن نیز از طریق جهانی شدن زیر سؤال رفته است.

دو دیدگاه ایدئولوژیک درباره‌ی تحول مفهوم حاکمیت ملی در جهان مدرن وجود دارد. ۱- دیدگاه رئالیست‌ها ۲- دیدگاه لیبرالیست‌ها (شکل ۱). رئالیست‌ها معتقدند که اصل حاکمیت در نظام بین‌الملل در حال نابودی نیست بلکه شکل و نوع آن در حال تغییر است و در این زمینه اتحادیه‌ی اروپا را مثال می‌زنند که به جای چند حاکمیت ضعیف، یک حاکمیت قوی تحت عنوان «ایالات متحدهٔ اروپا» در حال شکل‌گیری است. این در حالی است که لیبرال‌ها موضعی مغایر با این نظریه دارند و معتقد به تضعیف حاکمیت در جهان معاصر هستند. آنها مدعی هستند که با رشد حقوق مالکانه از سوی افراد و شرکتها و سازمان‌ها، اصل حاکمیت روبه ناتوانی نهاده و در دراز مدت رو به نابودی است.

برخی بر این باورند که در عصر جهانی شدن حاکمیت چون گذشته مفهومی مطلق نداشته و نسبی است. از جمله دلایلی که باعث این نسبی شدن می‌شود، عبارتند از: ۱- تعاملات منطقه‌ای با سایر حکومتها ۲- تعاملات جهانی با سایر حکومتها ۳- تعامل با سازمانهای رسمی و بین‌المللی مانند سازمان ملل ۴- وجود قراردادها و میثاق‌ها ۵- وجود تمکین و قبول قطعنامه‌ها. در عصر حاضر، هرگز حاکمیت ملی موضوعیت خود را از دست نمی‌دهد، اما مسلماً دولتها برای کسب حداقل مشروعیت حتی هر چند هم که قوی باشند، نیاز به تأیید و پشتیبانی جامعه‌ی جهانی دارند. حاکمیتی که انعطاف لازم را در مناسبات و تعاملات بین‌المللی نداشته باشد و بر اصل حاکمیت مطلق خود پا فشاری کند، بهای سنگینی پرداخت خواهد کرد. حاکمیت تقسیم شده یا اشتراکی نیز در ارتباط با سازمانهایی همانند اتحادیه اروپا به کار برده می‌شود که قوانین و مقررات در میان مجموعه‌ای از کشورها به کار می‌رود (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).



شکل (۱) تحول مفهوم حاکمیت ملی از دو دیدگاه ایدئولوژیک (ترسیم از: نگارندگان)

موضوع جهانی شدن و اثر آن بر حاکمیت ملی، در جهانی که ارزشهای انسانی و آزادی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعتلا می یابد و جزء حقوق اولیه ی شهروندان هر کشور تلقی می شود و عدول و نادیده گرفتن آن ها از طرف حکومت های خود کامه، تحت هر عنوان اعم -از مقتضیات ایدئولوژیکی یا آداب و سنن ملی- بازتاب جهانی می یابد و وجدان عمومی جهان را متأثر می سازد یا حتی عدم رعایت ضوابط و مقررات زیست محیطی در یک کشور تأثیر می گذارد و جهان با اراده قاطع تری به عملکرد دولتهایی که به هر عنوان نتوانند یا نخواهند، تعهدات و الزامات بین المللی را رعایت و اجرا نمایند، برخورد می کند، موضوعی بسیار بحث برانگیز است. مطابق با بینش سنتی و رایج، بیشترین تهدید جهانی شدن در زمینه حاکمیت ملی تجلی پیدا می کند. بدین معنا که عموماً افول حاکمیت به عنوان جزئی از ظرفیت حکومت، از علائم تعمیق جهانی شدن، در نظر گرفته می شود. زیرا اینگونه تصور می شود که جهانی شدن و حاکمیت حکومت، در برابر یکدیگر دارای یک رابطه سنتی مبتنی بر نفی هستند. عده ای هنوز اعتقاد به شکل وستفالیائی حاکمیت دارند و معتقدند که چیزی در این رابطه عوض نشده است و شرایط کنونی قابل قیاس با دوره وستفالیای به شکل های گوناگون است. اما به نظر می رسد که حکومت توان گذشته را در کنترل کامل بر سرزمینش از دست

داده است. مثلا کاربران اینترنتی در چین، راهپائی جهت فرار از کنترل حکومت یافته اند، اگر چه پدیده جهانی شدن، به نوبه خود باعث افزایش توان دولت نیز گردیده است، اما پایان حاکمیت حکومتی وستفاليا به معنای پایان قدرت حکومت نیست (کلارک، ۱۳۸۲: ۱۵۵). با توجه به گسترش فرآیندهای جهانی شدن در عرصه های مختلف و در نتیجه، تضعیف حاکمیت ملی، به نظر می رسد که دامنه و عرصه ی موضوعات، همچنین نگرش های مسلط در جغرافیای سیاسی دستخوش تحولات عمده و اساسی شده باشند. فرآیندها و فشارهای جهانی شدن، حکومت ها را به نحو فزاینده ای در برگرفته اند، لذا تغییر در آنها مشهود و محسوس است. بویژه آنکه فرآیندهای جهانی شدن منجر به بروز محدودیت در توانایی حکومتها و حاکمیت ها در اتخاذ تدابیر و اقدامات مستقل در اجرای سیاست ها شده است.

جهانی شدن در عرصه های مختلف، استقلال و حاکمیت مطلق حکومتها را به نوعی خدشه دار ساخته است که دیگر از آن اختیارات سابق خود بهره مند نیستند و در مواردی مجبورند تا با روندهای جهانی همراه و همساز شوند. صرف نظر از عوامل ذکر شده، حاکمیت مطلق سنتی در اثر برخی عوامل دیگر نیز دچار محدودیت شده است مانند: ۱- سازمان های اقتصادی منطقه ای و جهانی، ۲- نهادهای سیاسی بین المللی ۳- جنبش های فکری و فرهنگی و اجتماعی نوین که ابعاد مختلفی از استقلال و حاکمیت دولت ها را به خود اختصاص داده اند؛ البته در این میان توان و قدرت ذاتی هر کشور نیز دخیل می باشد و کشورهای مختلف بسته به میزان توان خود، می توانند مقاومت بیشتری در برابر این روند از خود نشان دهند. در حالی که برخی از محققین در رابطه با «بی معنی شدن حاکمیت در عصر جهانی شدن» بحث می کنند، دیگران معتقدند که حاکمیت پایان نیافته است، بلکه شکلی جدید متناسب با شرایط پست استیتیسیم (پسا حکومت محوری) بوجود آمده است. این تئوریسین ها تاکید می نمایند که ایده ها و فعالیت های اصلی حاکمیت، ساخت و سازه های اجتماعی است که متحول شده است، مانند تغییر محیطهای تاریخی. با توجه به این مسئله برخی دیگر از مفسرین از ظهور «حاکمیت بخشی» بحث می کنند. بدین معنا که حکومت از امتیازاتش در برخی نواحی می گذرد. برخی نیز از عقیده شبه حاکمیت «محدود» و «مشروط» بحث می کنند که حکومت برخی تعهدات قانونی را در زمینه های جهانی یا منطقه ای می پذیرد. بنابراین، حاکمیت هیچ حکومتی مطلق نیست. زیرا، برخی قوانین پذیرفته شده ی بین المللی مانند حقوق بشر، حاکمیت حکومت ها را محدود می کند (آشوری، ۱۳۷۹: ۱۲۹). از طرف دیگر، با پیشرفت روزافزون تکنولوژی به خصوص در زمینه اطلاعات، نقش آفرینی دولت ها در کنترل و نظارت بسیاری از امور به خصوص مرزهای سیاسی روز به روز تضعیف می شود و با ظهور فرآیند جهانی شدن،

حاکمیت حکومت‌ها علاوه بر قلمرو و فضای فیزیکی، قلمروهای جدید را در بر می‌گیرد مانند فضای مجازی. به هر حال، جامعه‌ای که در آن حاکمیت ملی دولت‌ها روز به روز کم‌رنگ‌تر و در عوض نقش سازمان‌های بین‌المللی و فراملی در آن پررنگ‌تر می‌شود، افول قدرت حکومت ملی سبب ظهور نظم جدید ژئوپلیتیکی در عرصه‌ی جهانی می‌شود و قالب ژئوپلیتیکی جدیدی را ایجاد می‌کند که در آن سازمان‌ها و شرکت‌های بزرگ و نیروهای فراملی، پایگاه‌های قدرت و نفوذ محلی و ملی را به چالش می‌کشند. این بحث‌ها ما را به این نکته نزدیک می‌سازد، که تعدادی از سرزمین‌ها تحت حاکمیت حکومت‌ها قرار ندارند، بلکه بازیگران غیردولتی بر آنها حاکمیت می‌کنند. از جمله این بازیگران غیردولتی می‌توان به گروه‌های چریکی و شبه نظامی، باندهای جنایتکار و شبکه‌های قاچاق اشاره کرد. در اکثر موارد، بازیگران غیردولتی تنها حاکمیت «دوفاکتو»^۱ حکومت را بر بخش‌هایی از قلمرو خود محدود می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها قدرت یک حکومت را در اعمال موثر کنترل، بر سراسر قلمرو خود محدود می‌کنند، هر چند این قلمرو هنوز به لحاظ داخلی و بین‌المللی، بخشی از آن حکومت محسوب شود، اما در برخی موارد دیگر، بازیگران غیردولتی نه تنها کنترل موثر سرزمینی را محقق می‌سازند، بلکه از اقتدار حاکمیتی کارآمدی نیز بهره‌مند می‌شوند که از دید جمعیت‌های محلی می‌تواند حاکمیت داخلی تلقی شود. نیروهای اشغال‌گر یا سازمان‌های بین‌المللی، که به طور موقت اداره‌ی امور یک دولت شکست‌خورده را در دست می‌گیرند، نیز می‌توانند همان چالش‌های بازیگران غیردولتی را برای حاکمیت حکومت‌ها ایجاد کنند مانند عراق.

بر اساس آنچه در بالا اشاره شد، می‌توان عرصه تحول در مفهوم حاکمیت ملی را در زمینه‌هایی مانند: تغییر فضای حاکمیت و دو قلمرویی شدن این مفهوم، تضعیف و نسبی شدن آن، تغییر عملکرد این مفهوم و سرانجام تغییر در اعمال آن توسط بازیگران جدید مشاهده نمود. در جدول (۱)، ضمن اشاره به تحولات مفهومی حاکمیت ملی، مهمترین علل بروز تحول در مفهوم حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن نیز ذکر شده است.

^۱ De Facto

جدول (۱) مهمترین تحولات در مفهوم حاکمیت ملی و علل آنها

توضیحات	علت تحول در مفهوم حاکمیت ملی	تحول در مفهوم حاکمیت ملی
در گذشته عرصه ی حاکمیت حکومتها قلمروی سرزمینی کشورشان بود ولی امروزه با ظهور فضای مجازی، حکومتها باید بر این فضا هم حاکمیت داشته باشند. بدلیل شکل گیری بازارهای مالی و پولی در اقتصاد جهانی و نیز شکل گیری تجارت الکترونیک ، فضای مبادلات دیگر سرزمینی نمی باشد بلکه بصورت دوقلمرویی در آمده است . امروزه با ورود اینترنت به عرصه ی ارتباطات و هکرهایی که می توانند وارد دنیای مجازی کشورهای دیگر شوند و نیز عبور هر گونه اطلاعات از مرز کشورها ، روز به روز حاکمیت کشورها با مشکل و ضعف روبرو می شود.	۱- پیشرفت روز افزون فناوری اطلاعات و ارتباطات ۲- وجود اقتصاد جهانی ۳- پدیده ی اینترنت و شکل گیری فضای مجازی	تغییر فضای حاکمیتی یا دو قلمرویی شدن حکومت ها
امروزه به دلیل وجود برخی قوانین و قواعد بین المللی مانند حقوق بشر، حاکمیت حکومتها مانند گذشته مطلق نیست .مطلقیت حکومتها با تغییراتی که در ساختار کلی جهان در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت گرفته، از بین رفته است .	۱- لازم الاجرا بودن حقوق و قوانین بین الملل ۲- قرارداد ها و میثاقها ۳- تعاملات منطقه ای و جهانی با سایر حکومت ها	نسبی شدن و تضعیف مفهوم حاکمیت ملی
استقلال در عمل و اقتدار حاکمیت حکومتها کاهش پیدا کرده است. و حکومتها در خدمت عملیتهای محلی ،ملی ،منطقه ای و جهانی هستند. در گذشته حاکمیت ملی در بیرون مرزهای خود مبتنی بر سیاست خارجی خود عمل می کرد . اما امروزه هر کشور در ورای مرزهای خود باید به سیاست خارجی دیگر کشورها توجه داشته باشد .در نتیجه عرصه های دیگری در فضای فراملی برای عملکرد حاکمیت ملی فراهم شده است .	۱- گرایش دولت -ملتها به تشریک مساعی ۲- چند لایه شدن حاکمیت ملی	تغییر عملکرد حاکمیت ملی
در گذشته بازیگران عرصه ی بین الملل صرفا دولتها بودند، اما امروزه بازیگران غیر دولتی هم به دولتها اضافه شده اند. خصوصا در زمینه ی اقتصادی مانند شرکتهای چند ملیتی، در زمینه ی نظامی مانند گروههای اشغال گر ، گروههای چریکی و شبه نظامی، در عرصه فرهنگی ایجاد گروههای اجتماعی مجازی در شبکه های اجتماعی مجازی به بازیگران مهمی مبدل گشته اند. در عرصه سیاست، مردم به اشکال مختلف در فضای فیزیکی و مجازی به نیروی مهمی در بازیگری سیاست تبدیل شده اند .	۱- وجود اقتصاد ، سیاست و فرهنگ جهانی	تغییر بازیگران در اعمال حاکمیت ملی

تهیه و ترسیم از: نگارندگان

نتیجه مباحث بالا این است که در عصر جهانی شدن، تحول در ساخت و سازه های اجتماعی باعث تحول در ایده ها و فعالیتهای اصلی حاکمیت می شود. همچنین پذیرش برخی تعهدات قانونی در زمینه های جهانی یا منطقه ای، محدود شدن حاکمیت حکومت ها را به دنبال دارد. بر اثر روی کار آمدن سیستم بازار جهانی و تشکیلات و شبکه های فراملی، « اقتدار حاکمیت» تضعیف شده و تعاملات منطقه ای و جهانی حکومت ها و تعامل با سازمان ها و پذیرفتن قراردادهای نیز موجب « نسبی شدن مفهوم حاکمیت ملی» شده است. وجود بازیگران غیر دولتی مانند شبکه های قاچاق و گروه های چریکی و شبه نظامی نیز محدودیت قدرت حکومت ها در اعمال موثر کنترل و نظارت را به همراه داشته است.

یافته های تحقیق

آینده حاکمیت ملی در پرتو جهانی شدن: تداوم یا فرسایش

در مجموع می توان دو دیدگاه درباره « آینده حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن» را تصور نمود. یک دیدگاه به «تداوم» و دیدگاه دیگر به « فرسایش» حاکمیت ملی اختصاص دارد. در زیر به هر یک از این دیدگاه ها اشاره می شود:

الف) تداوم حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن: در جهان، هنوز کشور مستقل دارای حاکمیت، واحد اساسی اجتماع بین المللی است. همچنین این اصطلاح، صرفا در کنوانسیونهای دیپلماتیک و حقوقی نیامده است، بلکه واقعیت سیاسی نیز دارد. بازیگران دیگری، خصوصا شرکت های چند ملیتی، ممکن است که به صحنه بین المللی رخنه کرده باشند، اما هنوز نتوانسته اند در مرکزیت این صحنه قرار گیرند. بازیگران و تصمیم گیرندگان اصلی نظام، به طور کل، کشورهای دارای حاکمیت هستند. آزادی انتخاب آنها ممکن است غالبا محدود شده باشد، اما به هنگام تصمیم گیری هر کدام از آنها همچون واحد های جدا و معین تصمیم می گیرند. دعوت به همکاری سازمانهای بین المللی نیز حکایت از تقویت و نه فرسایش حاکمیت اعضا دارد. کوشش این سازمانها برای کاهش آنارشیسم و هرج و مرجی است که احتمالا در فقدان سازمانهای مزبور به وجود خواهد آمد. از این رو، «باربر» معتقد است که طرحهای صلح را نباید بر نقشه هایی که مبتنی بر طرح مرگ حاکمیت کشوری هستند، پایه ریزی کرد. باید نسخه هایی را پیچید که جوابگوی واقعیت موجود باشند. واقعیت آن است که امروز، بین حاکمیت کشوری و نیاز به نظم بین المللی سازشی پدید آمده است (باربر، ۱۳۸۱: ۸۹).



شکل (۲) زمینه های تداوم حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن (ترسیم از: نگارندگان)

همچنین، برخی مانند «تامسون» و «کراسنر» با زیر سوال بردن این ادعا که «وابستگی متقابل»، حاکمیت را تهدید می کند، استدلال می کنند که وابستگی متقابل به جای تهدید حاکمیت، خود نیازمند آن است. حکومت هایی دارای حاکمیت هستند که به تضمین و تثبیت حقوق مالکیت می پردازند و این خود، از شرایط لازم برای جریان بین المللی کالا و سرمایه است. مطابق با این استدلال، تحکیم حاکمیت خود از شرایط لازم برای جریان یافتن مبادلات فزاینده اقتصادی بین المللی است (Thomson and krasner, 1989: 197-198). «تامسون و کراسنر»، بر این اساس، هر گونه امکان بالقوه برای دگرگونی ساختاری عمده را که از پایین در رژیم حاکمیت رخ دهد، رد می کنند (Thomson and krasner, 1989: 216)، زیرا که وابستگی متقابل پیوسته نیازمند «تداوم» رژیم حاکمیت برای حفظ و پیگیری خود است. «کراسنر» در جای دیگر نیز همین استدلال اصلی را با تفصیلی بیشتر تکرار می کند. به نظر وی شواهد و سابقه تاریخی بسیار پیچیده تر از آن است که با تصور رایج درباره تهدید کنترل موثر حکومتی از جانب وابستگی متقابل مطابقت کند. بدین معنی که، کنترل موثر حکومتی به هر حال در

دراز مدت به طور عملی افزایش پیدا کرده است. از این رو، حاکمیت «عملی» بیشتر تقویت شده است تا تضعیف (Krasner, 1993: 14-318). وابستگی متقابل می تواند خود مختاری را محدود کند، ولی مسلماً نمی تواند حق قانونی حاکمیت را زیر سوال ببرد. بدین معنی که وابستگی متقابل ممکن است کنترل موثر را محدود کند، لکن اقتدار مشروعی را که این کنترل بر اساس آن استوار گردیده است، نمی تواند به چالش بکشد (Williams, 1996: 113-114). در نتیجه حاکمیت و حکومت های دارای حاکمیت هنوز به خوبی نقش آفرین هستند و کارکرد خود را در عرصه ی داخلی و بین المللی حفظ کرده و به آن عمل می کنند. ساختار حاکمیت و ریاکاری سازمان یافته ی درونی آن به گونه ای است که انعطاف پذیری لازم را برای بر آوردن نیازهای مختلف در دوره های مختلف فراهم آورده است (لورو، ۱۳۸۱: ۷۳-۷۱). بر این اساس بیست و یک منطقه ی استعماری دارای بیشترین احتمال برای کسب استقلال - و در نتیجه کسب حاکمیت ملی مستقل - می باشند. به زعم همه فشارها و محدودیت هایی که در آزادی و عملکرد یک کشور ایجاد می شود، تا زمانی که این کشورها دارای شاخصه های حاکمیت می باشند، دارای استقلال خارجی و حاکمیت هستند. از این رو، از لحاظ کنوانسیونهای حقوقی و دیپلماتیک، تفاوت های بارزی بین کشورهای دارای حاکمیت و فاقد حاکمیت وجود دارد. بنابراین، بسیاری بر این باورند که از لحاظ اصولی، حاکمیت در حال فرسایش نیست، بلکه ممکن است از التهاب آن کاسته شود (باربر، ۱۳۸۱: ۸۹).

همچنین برخی بر این باورند که ظهور فضای مجازی در نتیجه عملکرد اینترنت، بحث تداوم حاکمیت ملی را تقویت کرده است. بدین ترتیب که در عرصه جهان مجازی، رشد تکنولوژی و استفاده از اینترنت باعث کنترل دولتی بر مسائل درون کشوری شده است. مثالی درباره «جرم» می تواند به درک هرچه بیشتر بحث کمک نماید. همه می دانند که اینترنت به صورت قانونی تعریف شده است و قانون و حقوقی همانند «کپی رایت» و «دان لود» وجود دارد و نیز جرمهای اینترنتی دارای تعریف و قابل کنترل هستند. اما باید توجه داشت که جوامع مجازی به صورت فیزیکی در مکان قرار دارند و بین جوامع مجازی و فیزیکی ارتباط وجود دارد. تبادلات مجازی اطلاعات نیز مستقیماً در فضای فیزیکی انعکاس دارند (منظور سوابق مجرمین و انعکاس اعمال فضایی آنها). از آنجا که حکومت ها خود را دارای حاکمیت ملی می دانند، پس شواهد کمی جهت تسلیم شدن حاکمیت ملی، به رغم سرعت توسعه تکنولوژی وجود دارد. در حقیقت، رشد تکنولوژی ارتباطات از راه دور به صورت متوازن ممکن است باعث افزایش دسترسی پلیس بیش از محدود کردن آن شده باشد. ضمن اینکه سازمانهای بین المللی که از همکاری بین دولت- ملتها بوجود آمده، باعث بهبود وضعیت سرزمینی دولت- ملتها و تلاش

جهت مبارزه با قاچاق دارو، تخلف و کلاهبرداری شده است. مثلاً در اروپا، چهار سازمان از جمله اینترپل که در ۱۹۱۴ بوجود آمد، وجود دارد. به رغم بحث هائی که در مورد جهانی شدن می شود، حکومت به سوی افزایش قدرت پیش می رود. مورد جرم بیانگر اینست که باید با این نظر «مان»^۱ (۱۹۹۳) موافق باشیم که حکومت در حال توسعه است نه در حال مرگ. نگاهی موشکافانه به مورد جرم بیانگر تقویت و افزایش قدرت حکومت در زمینه تعیین محل و تحت نظر قرار گرفتن شهروندان است. در واقع رشد تکنولوژی ارتباطات راه دور باعث افزایش مراقبت حکومت شده است. برخی مانند «اگنیو و کوربریج»^۲ (۱۹۹۵) استدلال کرده اند که برای جغرافییدانان مهم است که در دام سرزمینی نیفتند. در دوره جهانی شدن، این تذکر مفید است که تشخیص دهیم، حاکمیت نیرومند باقی می ماند و حکومت ها کاملاً ریشه دار در سرزمین باقی می مانند و بازیگران حکومتی بعید است که مسئولیتشان را از دست بدهند. شواهد گذشته نشان می دهد که حکومت باقی می ماند و به تداوم و توسعه فعالیتهايش، بخصوص در زمینه محدود کردن، دیده بانی کردن، زندانی کردن و حتی اعدام شهروندان ادامه می دهد. (Thompson, 2004: 15) به هر حال طرفداران حاکمیت حکومت پاسخ می دهند که در نهایت امر، کارمندان بخش عمومی، نمایندگان یک حکومت سرزمینی هستند که مجرمان را دستگیر، و سایر کارگزاران حکومت مانند قضات آنها را محاکمه خواهند کرد (ماری گنو، ۱۳۸۰: ۲۲) (شکل ۲).

در نهایت، معتقدان به «تداوم» حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن بر این باورند که با گسترش فرایندهای جهانی، سازمانهای بین المللی و نیز رژیمهای بین المللی، حکومت های دارای حاکمیت نقش محوری خود را از دست نداده و مفهوم حاکمیت مخدوش نشده است و سازمانهای جایگزین حاکمیت در عرصه ی جهانی به وجود نیامده اند، قواعد و رژیمهای بین المللی جهانی نشده اند و ماهیت انعطاف پذیر و عمل داوطلبانه ی دولت‌های دارای حاکمیت همچنان آنها را مهمترین و اصلی ترین بازیگران جهانی نگه داشته است. رشد تکنولوژی و استفاده از اینترنت و ارتباط راه دور و نیز سیستم های تصویری توان دولتها راداعمال حاکمیت افزایش داده است .

ب) فرسایش حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن : دیدگاه دوم به تضعیف و فرسایش حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن اشاره دارد. بطوریکه برخی اندیشمندان، بر این باورند که

1. Mann

2. Agnew and Corbrige

مباحث گوناگونی وجود دارند که منادی «پایان حاکمیت حکومت» هستند. لازم است پیش از آن اشاره شود که بحث درباره حاکمیت ملی با توجه به ابهام ناشی از آن، معمولاً در دو سطح پیش برده می شود. برای مثال یکی از تصورات رایج این است که وابستگی متقابل بصورت فزاینده ای موجب تضعیف حاکمیت شده است. با این حال، برخی از استدلال هایی که در باره فرسایش حاکمیت در نتیجه وابستگی طرح می شوند، در بعضی زمینه های تعریفی، دچار بطلان شده اند (Williams, 1996: 113-114). در عین حال هنوز ثابت نشده که حاکمیت کشورها- حتی در زمینه اقتصادی- به طور روز افزونی در حال انتقال به وابستگی متقابل باشد. وابستگی متقابل خصوصاً در اقتصاد سرمایه داری، قابل انکار نیست، همچنین دامنه انتخاب بسیاری از کشورهای صنعتی ثروتمند، همراه با کشورهای فقیر صادر کننده مواد اولیه، به علت وابستگی محدود شده است (البته میزان این وابستگی نسبت به کشورهای مختلف متفاوت بوده است)، با این وجود اقتصاد جهانی تنها مشتمل بر اقتصاد آزاد سرمایه داری نیست؛ بلکه جریان های بسیار دیگری هم وجود دارند و بر اهداف سیاسی هم اثر می گذارند. عکس این اثر گذاری کمتر محتمل است. این تصویر ساده ای از فرسایش حاکمیت در دنیایی است که در حال گسترش وابستگی متقابل خود است (باربر، ۱۳۸۱: ۸۱). به نظر «ویلیامز» مبادلات فزاینده در شرایط جهانی شدن به خودی خود، مشکلی برای حاکمیت ایجاد نخواهد کرد، مگر اینکه بتوان نشان داد که الگوهایی جدید از اقتدار مشروع گرفته شده و یا در مراحل مقدماتی فرآیند شکل گیری هستند. وی بر این باور است که پیامدهای جهانی شدن باید به صورت قابل تشخیصی از پیامدهای ناشی از وابستگی متقابل (بین حاکمیت و جهانی شدن)، متمایز در نظر گرفته شود. بر این اساس در حقیقت می توان گفت که تفاوت میان آثار وابستگی متقابل و آثار جهانی شدن به طور عمده در این حقیقت جای گرفته است که وابستگی متقابل صرفاً بر روی حاکمیت به مثابه ی «خود مختاری» تأثیر می گذارد، در حالی که جهانی شدن فراتر از آن، مفهوم حاکمیت به مثابه ی «اقتدار مشروع رسمی یا صوری» را دچار تزلزل می کند. اگر این ادعا درست باشد، در این صورت باید گفت که جهانی شدن به صورت ملموس تری بر حیطه ی هویت دولت دست اندازی می کند (Williams, 1996: 110).

شکل های حاکمیت در نتیجه ی گسترش بیش از حد جهانی شدن، حداقل در حال دگرگونی بوده و در بدترین حالت بطور کلی در حال افول است. در واقع، در برخی توضیحات، ایده جهانی شدن باید دقیقاً بر مبنای مفاهیم متغیر حاکمیت درک گردد. یعنی باید بر این نکته واقف بود که جهانی شدن در نتیجه ی تغییر در رویه های حاکمیت در حال وقوع است. مطابق با چنین نگرش، استدلال شده است که دولت مبتنی بر سرزمین، همچنان تا آینده ای

قابل پیش بینی در جهت ایفای نقش خود به عنوان یک نهاد تأثیر گذار تداوم پیدا خواهد کرد. اما وجود یا فقدان حاکمیت به صورتی هر چه کمتر ویژگی تعیین کننده ساختار یا شیوه عمل دولت خواهد بود (کلارک، ۱۳۸۲: ۱۷۳). (شکل ۳)



شکل (۳) زمینه های فرسایش حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن (ترسیم از: نگارندگان)

مسلماً در یک بررسی عینی از رابطه بین حاکمیت ملی و مناسبات آن با نهادها و سازمان های بین المللی در عصر جهانی شدن متوجه می شویم که به رغم آنچه که به ذهن متبادر می شود این دولتهای قوی نیستند که برای رسیدن به قدرت و حفظ آن از راههای غیر دموکراتیک نظیر کودتا و تقلب در انتخابات استفاده می کنند و با توسل و تمسک قرار دادن مفاهیمی چون حاکمیت ملی، استقلال و شرایط و موقعیت خاص ویا ارزش های جامعه ی خود، اعلامیه ی جهانی را در کشور خود جدا نمی کنند ، بلکه این دولتهای ضعیف هستند که به این روشها متوسل می شوند. به این ترتیب حاکمیت ملی دیگر دژی نخواهد بود که رهبران جهان سوم بدون تکیه بر مشروعیت داخلی و اقتدار مبتنی بر رعایت حقوق شهروندان و مشارکت آگاهانه آحاد مردم کشور خود در فرآیند تحقق عدالت و صلح و امنیت، بدان چنگ بزنند و بتوانند منافع ملی و حیات خود را استمرار دهند (مولایی، ۱۳۸۴: ۷). بدیهی است که در چنین شرایطی حکومتها به جای این که قربانیان شرایط انفعالی باشند، راههای دیگری را کشف کرده اند که شاید از طریق آنها بتوانند در این دنیای رو به سختی به بقای خود ادامه دهند. در انجام این کار، آنان در یافته اند که حفظ حاکمیت دولت، ممکن است از طریق واگذاری نسبی حاکمیت

حاصل شود. بعنوان مثال پیمانهای دفاعی نظامی قرنهایست که وجود داشته اند ولی این پیمانها به بهای از دست رفتن بخشی از استقلال [و حاکمیت]، موجب افزایش امنیت می شوند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۲). به بیان دیگر، در اینجا حاکمیت «نسبی» شده و فرسایش یافته است ولی به «حیات» خود ادامه می دهد.

همچنین گفتگوی جهانی در عصر اطلاعات که در بیشتر اوقات بر فرایندهای سیاسی سراسر جهان تاثیر می گذارد، چگونگی اعمال حاکمیت حکومت ها را تحت فشار قرار می دهد. به این ترتیب انقلاب اطلاعاتی، ساختارهای قدرت دنیا (با یک جهت گیری خوب) را به شدت تحت فشار قرار می دهد (آلبرتس و پاپ، ۱۳۸۹: ۷۵). برخی نیز از دریچه دیگری به این مسئله می نگرند. بدین گونه که در عصر اطلاعات و با ظهور «فضای مجازی»، شاهد تسریع در روند سرزمین زدایی هستیم. فضای مجازی دربرگیرنده ی مجموعه هایی از ارتباطات درونی انسان ها از طریق رایانه و مسائل مخابراتی بدون در نظر گرفتن جغرافیای فیزیکی است (هاتف، ۱۳۸۸: ۹۶). در این فضا، اعمال حاکمیت یا قدرت کشور برای جلوگیری از دخالت دیگران در امور داخلی، به سرعت در حال تضعیف است. به طوری که امروزه هیچ فرد و کشوری نمی تواند مانع ورود جریان اطلاعات به مرزهای داخلی شود. به این ترتیب فضای مجازی و شبکه جهانی اینترنت به دلیل ماهیت عملکردی فراکشوری و نیز قابلیت برقراری ارتباط و جابه جایی اطلاعات و داده در مقیاس جهانی و اتصال کاربران و ابناء بشر از سراسر جهان، صرف نظر از ملیت، قومیت، مذهب، نژاد، زبان و غیره، عملاً در تعارض با منافع حکومت ها و کشورها و دولت های ملی قرار می گیرد. به عبارت دیگر فضای مجازی و شبکه اینترنت، قدرت حکومت ها و دولت های ملی و نیز حاکمیت آنها بر فضای ملی را به چالش می کشد. این خاصیت فضای مجازی می تواند به تولید و رشد نیروهای ضد حکومتی، کاهش مقبولیت حکومت ها نزد شهروندان، افزایش قدرت مانور نیروهای ضد حکومتی چه در مقیاس شهروندی و فضای ملی و چه در مقیاس فراکشوری و جهانی و به طور کلی امکان تهدید، تضعیف، سقوط و جابجایی دولتها و حکومت های ملی و ارزش های مورد نظر آنها و جایگزینی نیروهای رقیب و نیز کاهش اقتدار حاکمیتی آنان منجر گردد. از این رو حکومت ها و دولت های ملی به تکاپو افتاده اند تا از پس این چالش برآیند و تهدیدات بر علیه خود را کاهش داده و یا از بین ببرند. اعمال حاکمیت در فضای مجازی و میزان فشار یا عدم فشار حاکمیت ملی از سوی نیروهای مربوط به حاکمیت جهانی، تابع همسویی یا عدم همسویی حاکمیت ملی دولت ها با حاکمیت جهانی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در عصر اطلاعات است. اگر حاکمیت ملی دولت ها نتواند خود را با جریانات خارجی انطباق دهد، الزامات حاکمیت جهانی بیشتر بر آن

تحمیل خواهد شد. ولی اگر دولت-ملت‌ها شرایط و مقتضیات داخلی خود را جهت انطباق با آن سر و سامان دهند، کمتر در معرض فشار قرار خواهند گرفت و بالعکس در این صورت نه فقط تاثیرپذیر بلکه تاثیرگذار خواهند بود (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

در مجموع می توان گفت از چشم انداز این دیدگاه، حاکمیت ملی نمی تواند همچون گذشته بصورت مطلق بر قلمرو ملی خود اعمال شود بلکه در توان و حوزه عملکردی خود با مشکلات و چالش هایی مواجه شده است که از آن به فرسایش یا تضعیف حاکمیت ملی یاد می شود.

نتیجه گیری

در جغرافیای سیاسی، یکی از مفاهیم بنیادی در مطالعه ی حکومت ها عبارتست از مفهوم «حاکمیت ملی» و شناسایی عوامل موثر در کاهش یا افزایش توان حکومتها در اعمال آن. اما دغدغه ای که غالباً این دسته از جغرافیدانان با آن روبرو هستند این است که چگونه مفهوم حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن، دچار تحول شده است. زیرا نمی توان «جهانی شدن» را به عنوان نیروی جدا از جریان و اعمال حاکمیت که در رشد جهانی شدن نقش داشته و نشان از گذرهای در حال وقوع دارد، به حساب آورد بویژه اینکه این فرایند در نتیجه ی تغییر در رویه های حاکمیت در حال وقوع است. دو دیدگاه ایدئولوژیک درباره ی تحول مفهوم حاکمیت ملی در جهان مدرن عبارتند از: ۱- دیدگاه رئالیست ها که معتقدند اصل حاکمیت در نظام بین المللی در حال نابودی نیست بلکه شکل و نوع آن در حال تغییر است ۲- دیدگاه لیبرالیست ها که معتقد به تضعیف حاکمیت در جهان معاصر هستند. همچنین تحول در مفهوم حاکمیت ملی و علل آن را می توان در چهار حوزه مورد شناسایی قرار داد: ۱- دو قلمرویی شدن حکومت ها و تغییر در فضای حاکمیتی آنها که متأثر از پیشرفت روزافزون در فناوری اطلاعات و ارتباطات، و وجود اقتصاد جهانی و نیز شکل گیری فضای مجازی است، ۲- نسبی و تضعیف شدن مفهوم حاکمیت ملی در نتیجه اجرای قواعد و قوانین بین المللی، قراردادهای و تعاملات منطقه ای و جهانی با سایر حکومت ها و سازمانها ۳- تغییر عملکرد حاکمیت ملی ناشی از گرایش دولت - ملت ها به تشریک مساعی و چند لایه شدن حاکمیت ملی ۴- تغییر بازیگران در اعمال حاکمیت ملی که متأثر از وجود اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی است.

بر اساس آنچه بیان شد می توان روند تداوم و فرسایش حاکمیت ملی را به موازات هم مشاهده نمود. زمینه های تداوم حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن عبارتند از: وجود «کشور مستقل دارای حاکمیت» بعنوان واحد اساسی اجتماع بین الملل، وجود کشورهای دارای حاکمیت بعنوان بازیگران و «تصمیم گیرندگان اصلی نظام بین الملل»، وجود «رابطه» بین

حاکمیت کشوری و نیاز به نظم بین المللی، وجود نیاز «وابستگی متقابل» به حاکمیت ملی، وجود تداوم جریان «مبادلات فزاینده اقتصادی بین المللی» و نیاز آن به تحکیم حاکمیت ملی، وجود «انعطاف پذیری حاکمیت» بدلیل ساختار درونی آن برای بر آوردن نیازها در دورانهای مختلف، ظهور «فضای مجازی» در نتیجه اینترنت، وجود رشد «تکنولوژی ارتباطات راه دور و سیستم های تصویری» در افزایش مراقبت حکومت و اعمال حاکمیت آن. در حالیکه زمینه های فرسایش حاکمیت ملی را که تقریباً با زمینه های استمرار حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن مشابه اند، می توان چنین برشمرد: گسترش «وابستگی متقابل»، «مبادلات فزاینده» در شرایط جهانی شدن، وجود «نهادهای و سازمان های بین المللی»، و سرانجام ویژگی های «عصر اطلاعات» و ظهور «فضای مجازی» در نتیجه اینترنت. در مجموع نوشتار حاضر نشان می دهد که اشکال مفهومی حاکمیت در نتیجه ی گسترش بیش از حد جهانی شدن، حداقل در حال دگرگونی بوده و در بدترین حالت بطور کلی در حال افول است.

منابع و ماخذ

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۹) *دانشنامه ی سیاسی (فرهنگ اصطلاحات مکتبهای سیاسی)*. تهران: مروارید.
۲. آلبرتس، دیویدس، پاپ، دانیل س (۱۳۸۹) *گزیده ای از عصر اطلاعات: الزامات امنیت ملی در عصر اطلاعات*، ترجمه علی علی آبادی و رضا نجوانی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی،
۳. ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸) *جهانی شدن و حاکمیت فرااستفالیبا با تاکید بر ایستارهای جمهوری اسلامی ایران*، دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش سیاست نظری، شماره ششم، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، ۱۲۳-۱۶۰.
۴. ابو الحمد، ابو الحمید (۱۳۶۸) *مبانی علم سیاست*. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس.
۵. باربر، جیمزو مایکل اسمیت (۱۳۸۱) *ماهیت سیاست گزاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*. تهران: نشر قومس
۶. تیلور، پیتر، آرچی جانستون و مایکل واتس (۱۳۸۳) *جغرافیاهای تحول جهانی*، ترجمه نسرين نوریان، تهران: دوره عالی جنگ.

۷. دادز، کلاوس (۱۳۸۹) رویکردی نوین به ژئوپلتیک. ترجمه ی رسول افضلی و دیگران، تهران: نشر نیروهای مسلح.
۸. سلیمی، حسین (۱۳۸۴) نظریه های گوناگون درباره ی جهانی شدن. تهران: سمت.
۹. صادقی، احمد (۱۳۷۹) جهانی شدن، فرسایش اقتدار و تحول دولتی، فصلنامه سیاست خارجی. تهران.
۱۰. طباطبایی موتمنی، منوچهر (۱۳۸۰) حقوق اساسی. تهران: نشر میزان.
۱۱. عزتی، عزت الله (۱۳۸۶) نظریه های جدید جغرافیای سیاسی، تهران: نشر قومس.
۱۲. کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۴) روابط بین الملل در تئوری و عمل. چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.
۱۳. کلارک، یان (۱۳۸۲) جهانی شدن و نظریه ی روابط بین الملل. مترجم فرامرزی تقی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۴. گالاهر، کارولین (۱۳۹۰) مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی. ترجمه محمدحسن نامی و علی محمد پور. تهران: انتشارات زیتون سبز.
۱۵. لورو، پاسگال و فرانسواتوال (۱۳۸۱) کلیدهای ژئوپلتیک. مترجم حسن صدوق. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۶. ماری گنو، ژان (۱۳۸۰) آینده ی آزادی، عبدالحسین نیک گهر. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۷. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۹) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد هفت. سروش تهران.
۱۸. مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
۱۹. مرتضوی، اسدالله (۱۳۸۹) جهانی شدن حقوق و حاکمیت ملی. تهران: نشر پایان.
۲۰. مورای، وارویک. ای (۱۳۸۸) جغرافیای جهانی شدن. مترجمان جعفر جوان و عبدالله عبداللهی. تهران: چاپار.
۲۱. مورگنتا، هانس. جی (۱۳۸۴) سیاست میان ملتها. ترجمه حمیرا مشیر زاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۲۲. مولایی، یوسف (۱۳۸۴) حاکمیت و حقوق بین الملل. تهران: تهران.

۲۳. میرحیدر، دره (۱۳۷۹) *جزوه ی جغرافیای سیاسی پیشرفته*. کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

۲۴. مویر، ریچارد (۱۳۷۹) *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*. ترجمه دره میر حیدر. تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۲۵. نش، کیت (۱۳۸۰) *جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت*. مترجم محمد تقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.

۲۶. نهایندیان، محمد (۱۳۸۳) *ما و جهانی شدن*. تهران: انتشارات اطلاعات سیاسی اقتصادی.

۲۷. هاتف، مهدی (۱۳۸۸) *چالش ها و چشم اندازهای امنیت در فضای مجازی*، دوماهنامه توسعه انسانی پلیس، سال ششم، شماره ۲۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸.

۲۸. هلد، دیوید و آنتونی مک گرو (۱۳۸۲) *جهانی شدن ومخالفان آن*. ترجمه ی مسعود کرباسیان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۹. هیوود، اندرو (۱۳۸۳) *مقدمه ی نظریه ی سیاسی*. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس.

Krasner , S.D.,(1993) *Economic Interdependence and Independent Stathood*,in (2)jakson,R .h .,and james , A., 1993,Eds ,*States in a Changing World :A Contemporary Analysis* (oxford).

Taylor, P.J, (1993-1994) *Political Geography: World Economy, Nation-State and locality*, 3rd end (Harlow Longman).

Thomson ,J.E and Krasner ,S.D ,(1989) *Global Transaction and the Consolidation of Sovereignty* , in Czempliel ,E.o,and Rosenau ,J.N .,1989

Thompson, G. F., (2004) *The Fate of Territorial Engineering: Mechanisms of territorial Power and Post-Liberal Forms of International Governance*., CSGR Working Paper No. 142/04.

Williams, M.(1996) *Nothing Succeeds Like Success?Legitimacy and International Relation* ,in HoldeN, the ethics Dimension of Global Change (London)